

Investigating the role of cohesiveness and interaction theory in the pattern of acquiring religious knowledge

Amir Abdollahi Khalaj*, **Abbas Izadpanah****

Abstract

This study examines the two concepts of interactionism and coherence in the context of concepts in the context of epistemological structures in the field of philosophy of religious knowledge with the conceptualization approach by adding a combined method. And tries to offer a proposal to justify the propositions and the type of their relationship in the field of religious knowledge by considering the limitations of religious knowledge and exploring the valley of interactionism and the epistemological structure of coherence.

After rereading the two concepts of interactionism and coherence in the philosophy of religious knowledge, it is necessary to express the corresponding concepts according to the structural considerations of the new context.

Considering the nature of interactive and coherent structures and also considering the nature of religious knowledge and its requirements, the model of the desired structure can be considered as a rational, coherent, moderately interactive religious knowledge with preservation and scope of application of each.

The structure of moderate rational religious knowledge, in order to strengthen justifiability and expand the foundations of the text outside of it, as well as in order to methodically monitor the coherence of the structure, constantly uses cohesive

* PhD Candidate of Comparative Philosophy, Qom University (Corresponding Author),
aak.qbs@gmail.com

** Assistant Professor, Department of Philosophy and Theology, Qom University,
abbas_izadpanah@yahoo.com

Date received: 08/01/2022, Date of acceptance: 28/02/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

loops and interactive mechanisms. Timely response to theoretical and practical challenges and questions, uses them temporarily to rebuild the structure

Keywords: Religious knowledge, coherence, interactionism, moderate rationality, Pattern



بررسی نقش انسجام‌گرایی و نظریه تعامل در الگوی تحصیل معرفت دینی

امیر عبدالهی خلیج*

عباس ایزدپناه**

چکیده

این پژوهش با رویکرد مفهوم‌پردازی با افزودن روش ترکیبی به بررسی دو مفهوم تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی در مقام مفاهیمی موجود در بافت ساختارهای معرفتی، در زمینه فلسفه معرفت دینی می‌پردازد و می‌کوشد با ملاحظه محدودیت‌های معرفت دینی و با کاوش در ابرگرایش تعامل‌گرایی و ساختار معرفتی انسجام‌گرایی، پیشنهادی را برای توجیه گزاره‌ها و نوع ارتباط آنها در حوزه معرفت دینی ارائه دهد. ضروری است پس از بازخوانی دو مفهوم تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی در فلسفه معرفت دینی، مفاهیم متناظر با آنها با توجه به ملاحظات ساختاری بافت جدید بیان شود. با در نظر گرفتن ماهیت ساختارهای تعاملی و انسجام‌گرا و نیز با لحاظ کردن چیستی معرفت دینی و الزامات آن، می‌توان الگوی ساختار مطلوب را معرفت دینی عقلانی اعتدالی منسجم تعامل‌گرا با حفظ و حوزه به کارگیری هر یک در نظر گرفت. ساختار معرفت دینی عقلانی اعتدالی، برای تقویت توجیه‌پذیری و بسط مبانی از متن به خارج از آن و همچنین به منظور پایش روشمند انسجام ساختار، به صورت دائم از حلقه‌های انسجامی و سازوکارهای تعاملی بهره می‌برد و در سطحی مماس با عمل نیز

* دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم، aak.qbs@gmail.com

** استادیار فلسفه و کلام، دانشگاه قم، abbas_izadpanah@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۹



برای پاسخ به‌هنگام به چالش‌ها و پرسش‌های نظری و عملی، به صورت موقت، آنها را به کار می‌گیرد تا مجدداً ساختار بازسازی شود.

کلیدواژه‌ها: معرفت دینی، انسجام‌گرایی، تعامل‌گرایی، عقلانیت اعتدال‌گرا، الگو

۱. مقدمه

صدق و کذب معرفت از مهم‌ترین مسائل فلسفه معرفت‌شناسی است. یکی از چالش‌های مهم، چگونگی توجیه گزاره‌هاست. هنگامی که به دنبال دستیابی به معرفت هستیم، این معرفت برای نیل به باوری صادق، نیازمند توجیه است. پس هر گزاره باید به گونه‌ای توجیه شده و باور صادق خویش را موجه سازد. ارتباط گزاره‌ها و منطق توجیهی مسلط بر آنها، با ساختار معرفتی پیوند دهنده آنها مشخص می‌شود.

پژوهش حاضر بر آن است تا با ملاحظه محدودیت‌های معرفت دینی و با کاوش در ابرگرایش تعامل‌گرایی و ساختار معرفتی انسجام‌گرایی، پیشنهادی را برای توجیه گزاره‌ها و نوع ارتباط آنها در حوزه معرفت دینی ارائه دهد. از این رو، پرسش اساسی این نوشتار را باید پرسش از چگونگی ساختار توجیهی معرفت دینی با توجه به اقتضات آن در نظر گرفت. به سخن دیگر، مسئله آن است که نظریه معرفت دینی، چگونه با بهره‌گیری از حد واسط عقلانیت اعتدال‌گرا و بکارگیری تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی، در مقام ساختاری از گزاره‌ها، اشتراکات و تمایزات را در شکل‌گیری معرفت دینی تبیین نماید.

پیش‌تر به فرآیندهای تولید معرفت دینی (ایزدپناه، ۱۳۸۶، ۱۰-۲۴) و همچنین نظریات عقلانیت‌گرا در حوزه معرفت دینی (مبینی، ۱۳۹۴، ۲۰-۳۴) پرداخته شده است. اما ضروری است الگویی جدید با توجه به نظریات به‌روز ارائه شود. از این رو، ابتدا کلیات و مبادی معرفت دینی و ساختارهای ابرگرایش تعامل‌گرایی و نظریه انسجام‌گرایی معرفت مورد بحث قرار خواهد گرفت و سپس ملاحظات معرفت دینی را در پرتو عقلانیت اعتدال‌گرا و نقش و نسبت آنها را در هر یک از این ساختارها بررسی خواهد شد.

۲. روش پژوهش

در این تحقیق، روش مفهوم‌پردازی - بسط مفهومی - با افزودن روش ترکیبی به کار گرفته شده است. زمانی که مفاهیم یا ساختارهای موجود نتوانند پاسخگوی نیازهای

نظری و عملی ما باشند با تغییر و جوهی از ساختارهای مفهومی موجود، این مفاهیم بسط داده می‌شوند. (کومبز و دنیلز، ۱۳۸۸، ۴۷)

در مرحله نخست، با این روش و برای پاسخ دادن به پرسش اساسی نوشتار حاضر، دو مفهوم تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی در مقام مفاهیمی موجود در بافت ساختارهای معرفتی، در زمینه فلسفه معرفت دینی مورد بازخوانی قرار می‌گیرند و مفاهیم متناظر با آنها با توجه به ملاحظات ساختاری این بافت جدید بیان می‌شود.

در مرحله بعد و با توجه به ملاحظات ساختاری، تلاش می‌شود تا رهیافتی متناسب با فلسفه معرفت دینی در زمینه ساختار با رویکرد ترکیبی ارائه شود.

۳. معرفت دینی

معرفت‌شناسی دینی ناظر به حوزه گزاره‌های دینی است. نخستین اصلی که در حوزه معرفت‌شناسی مطلق باید مبنا قرار گیرد، اصل «عقلانیت معرفت» است. از عصر سقراط تاکنون و همچنین در میان اندیشمندان اسلامی، معرفت پدیده‌ای معقول است و قابلیت انکار از سوی انسان را ندارد و ادعای شکاکیت یا نسبییت‌گرایی مطلق، نامعقول است. زیرا تحقق معرفت یقینی، فی‌الجمله غیرقابل انکار بوده و کسی نمی‌تواند آن‌ها را انکار نماید. باید توجه نمود که اصل اجتماع نقیضین و سایر بدیهیات، سرمایه‌های معرفتی فلسفی می‌باشند و انکار مطلق معرفت معقول نیست.

معرفت دینی، شناختی از سنخ حقیقت وجود و نفس‌الامری است که مرکب از امور ذهنی مقولات پیشینی (اصول اعتقادی دینی که به تناسب فطرت در عقل بشر وجود دارد)، انتزاعی و استنباط عملی است که از گستره دین (مجموعه شناخت‌های عقاید، اخلاق و احکام) و گزاره‌های آن حاصل می‌آید.

دایره معرفت دینی یک دایره محدود در فضای نظریه‌پردازی و بدون تعامل با حوزه کاربرد در زندگی انسان نیست. اصولاً با قبول قاعده تلازم، به واسطه موازنه‌ای که میان عقل و شرع وجود دارد، معرفت دینی در پی تبیین این مطلب است که هر آن چیزی که لازمه سعادت بشریت است به مثابه پدیده‌ای دوجهبی، کاربرد آن برای عقل تأیید می‌شود.

معرفت دینی - بر عکس معرفت حسی و تجربی - قابل شناخت حسی نیست، بلکه از معلول و کارکردهای آن، به علت و حقیقت آن می‌رسیم. به عبارت گویاتر، معرفت دینی

حرکت انتزاعی ذهن را نظم می‌دهد، هدایت می‌کند، مواد اولیه را در قالب پیش‌فرض‌های تغییرناپذیر ارائه می‌دهد و انقلاب ذهن را به گستردگی رابطه مخلوق با خالق، جولان داده، و شاخصه عقلانیت دینی را ملکه تأملات بشری قرار می‌دهد.

عقل و خرد یکی از مهمترین ابزارهای شناخت در معرفت‌های دینی است، چرا که در معرفت‌های اثبات‌گر دین، راهی جز استدلال عقلی وجود ندارد؛ زیرا نه دین و حقایق دینی از محسوسات است تا بتوان از طریق حس و تجربه آن را اثبات کرد، و نه اثبات آنها از طریق وحی پذیرفته است، چون فرض این است که هنوز وحی ثابت نشده است. از سوی دیگر در معرفت‌های تبیینی، علاوه بر نقش تعیین‌کننده عقل، معرفت‌های حسی نیز بدون میانجی‌گری عقل به دست نخواهد آمد. به خاطر چنین نقش تعیین‌کننده‌ای است که از عقل به عنوان «حجت باطنی» خداوند بر بشر در کنار حجت ظاهری که پیامبران و امامان هستند یاد شده است. (کلینی، ۱۳۷۹، کتاب العقل و الجهل، روایت ۱۲) و امام صادق علیه السلام عقل را وسیله شناخت اصول نظری و عملی معرفت معرفی کرده است. (همان، روایت ۳۵) شیخ طوسی درباره‌ی مبادی عقلی معرفت دینی گفته است:

بدان که مراد خطاب الهی را نمی‌توان دانست، مگر پس از قبول چند مطلب؛ ۱- خطاب، صادر از خداوند است. ۲- لغو و عبث در خطاب الهی راه ندارد، و روا نیست که خداوند از خطاب خود هیچ معنایی را اراده نکند. ۳- و نیز روا نیست که خداوند از خطاب خود معنایی را که نارواست اراده نماید. ۴- روا نیست که خداوند، بدون ذکر هیچگونه قرینه‌ای، از خطاب خود معنایی را اراده کند که از ظاهر کلام استفاده نمی‌شود. (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱/۱۷۴-۱۷۵)

عقل در دین شناسی دو نقش ممتاز را ایفا می‌کند:

الف: نقش معیار: این نقش مربوط به بخشی از مبادی عقلی و احکام مترتب بر آنهاست. با توجه به چنین اصول عقلی می‌توان درباره‌ی درستی و نادرستی پاره‌ای دعاوی شرعی داوری کرد، فی‌المثل اگر کسی دعوی نبوت کند و به دفاع از شرک و بت‌پرستی و ظلم و بیدادگری برخیزد، چون دعوی او با اصول روشن عقلی ناسازگار است، کذب دعوی او اثبات می‌شود.

ب: نقش کشف و استنباط: این نقش معرفتی عقل مربوط به حقایق و راه‌آوردهای درونی شریعت است، حجیت عقل در استنباط احکام شریعت سبب شده که از منابع فقهی

احکام اسلامی به شمار آید. استدلال‌های عقل در این زمینه گاهی مبتنی بر مبادی تعبدی کتاب و سنت است، و گاهی بر اصول و مبادی مستقل عقلی استوار است.

۴. انسجام‌گرایی

نظریه انسجام‌گرایی (Coherentism) از رقیب‌های اساسی نظریه مبنای‌گرایی در ساختار توجیه است. فیلسوفان ایده‌آلیست انگلیسی نظیر برادلی و برنارد بوزانکه از نخستین نظریه‌پردازان انسجام‌گرایی بودند. فلاسفه علمی همانند کارل همپل، اتو نویرات و کواین نیز در پرورش این نظریه نقش ممتازی داشتند. در میان نظریه‌پردازان معرفت نیز می‌توان به لورنس بونجور، کیث مور، ویلفرد سلازر، گیلبرت هارمان، ویلیام لایکن و نیکولاس رشو اشاره کرد.

براساس این دیدگاه، باور به یک گزاره تا زمانی که با مجموعه باورها هماهنگ و سازگار باشد، موجه است. به تعبیر دیگر، باور موجه آن است که از جانب مجموعه‌ای از گزاره‌ها تأیید و پشتیبانی شود. (پویمن، ۱۳۷۸، ۲۷۱) در نظریه انسجام‌گرایی، مجموعه باورهای انسان به‌عنوان یک کل در نظر گرفته می‌شود که کم‌وبیش با یکدیگر سازگار است و بهترین تبیین از حقایق را فراهم می‌آورد.

مبنای‌گرایی و انسجام‌گرایی دو نظریه اصلی و مهم و دو پاسخ عمده به سوال از چیستی و چگونگی توجیه معرفت شناختی‌اند. مبنای‌گرایان معتقدند که توجیه، ساختاری درختی دارد. در این ساختار، برخی باورها که سنگ بنای معرفت را تشکیل می‌دهند، خود-موجه‌اند و برخی دیگر مبتنی بر آن باورهای نخستین‌اند و توجیه خود را وابسته به آن معارف و باورهای پایه‌اند. در واقع مبنای‌گرایان، بر لزوم توجیه باورها با باورهای موجه دیگر تأکید دارند. (سعیدی مهر، ۱۳۸۲، ۱۷۵) برای نمونه، دیویدسون معتقد است هیچ چیز جز یک مجموعه باور، نمی‌تواند دلیل باور دیگر تلقی شود و حتی باورهای تجربی ما، نقاط نهایی -مبنایی- نیستند و با باورهای دیگر ما، پشتیبانی و توجیه می‌شوند. (مورفی، ۲۰۰۶)

انسجام‌گرایان، ایده مبانی بدیهی و توجیه را متقاعدکننده نمی‌دانند. برای نمونه پوپر، مبانی نظریه‌های مطرح شده در رویکرد مبنای‌گرایی را چون پایه‌هایی می‌داند که ساختمانی را در یک مرداب نگه می‌دارند. پایه‌ها به طور مداوم پایین می‌روند تا ساختمان را نگهدارند در حالی که هرگز به زمین محکمی نمی‌رسند. (پوپر، ۱۹۷۴، ۱۱۱) از منظر پوپر،

پایه‌ها یا سطح سخت و محکمی - به معنای فلسفی خود-توجیه یا بدیهی - وجود ندارد که بتوان این سازه را بدان تکیه داد. به زبان معرفت‌شناسانه، از نظر پوپر، گزاره‌های خود-توجیه یا بدیهی مطمئنی وجود ندارند که بتوانند تکیه‌گاه گزاره‌های دیگر نظام‌های معرفتی به شمار آیند.

انسجام‌گرایان به جای ساختار خطی سلسله‌مراتبی، ساختاری افقی را پیشنهاد می‌دهند که در آن، گزاره‌ها به شکلی متقابل یکدیگر را تصدیق می‌کنند. به سخن دیگر، در این حالت، گزاره خود-توجیهی وجود ندارد و همه گزاره‌ها توجیه خود را از گزاره‌های دیگر دریافت می‌کنند، هرچند این ساختار، حالتی دوری به خود گیرد.

در این رویکرد، مبنایا گرچه همواره برای توجیه ضروری‌اند، اما خود، بی‌نیاز از تصدیق نیستند و با شبکه باورهای دیگر مرتبط‌اند. از این منظر، مبنایا، باورهایی هستند که لبه‌های شبکه معرفت را در موقعیت‌های خاصی تثبیت می‌کنند و لذا معقول بودن آنها را توجیه می‌نمایند. (هیتینگ، ۲۰۰۱، ۱۱۸)

از این رو می‌توان گفت در انسجام‌گرایی، نوعی شبکه از گزاره‌ها تشکیل می‌شود که به صورت درونی منسجم است و در بهترین حالت، در گوشه‌هایی لنگر انداخته اما در هیچ نقطه‌ای مستحکم نشده است. بنابراین در این ساختار، هیچ باور خود-موجهی وجود ندارد. در انسجام‌گرایی، هیچ یک از گزاره‌ها نسبت به دیگران، رجحان معرفتی ندارند و صدق هر گزاره در پیوندی که آن گزاره با سایر گزاره‌ها برقرار می‌نماید حاصل می‌شود. همچنین انسجام‌گرایی نسبت به مبنایگرایی در برابر خطاپذیری گزاره‌های خود، آسیب‌پذیری کمتری دارد؛ در حالی که در مبنایگرایی محرز شدن خطا در برخی گزاره‌ها، تمام گزاره‌های سطوح بالاتر را بی‌اعتبار و نیازمند تجدید نظر می‌نماید، بروز چنین پدیده‌ای در انسجام‌گرایی ضرورتاً به معنای دگرگونی بخش قابل توجیهی از ساختار نبوده و ممکن است ساختار جدید با ترمیمی محدود به انسجامی جدید دست یابد.

در انسجام‌گرایی نوع ارتباط دو سویه باورها با یکدیگر ممکن است شکل‌های گوناگون داشته باشد. چهار نوع از این ارتباط‌ها را به شرح ذیل می‌باشد؛ استلزام ضروری (Necessary implication)، سازگاری (Consistency)، بین (Explanation) و مغلوب‌کنندگی یا خنثی‌سازی (Beating or neutralizing). (کشفی، ۱۳۸۵، ۷۸) در حالی که در استلزام ضروری، رابطه میان گزاره‌ها، رابطه دلالت منطقی از نوع رابطه وثیق میان مقدمات و

نتایج قیاس منطقی است؛ در سازگاری، انسجام در معنای حداقلی خویش، یعنی عدم تناقض گزاره ها مد نظر است. همچنین در تبیین، یک گزاره باید بهترین تبیین گزاره -یا مجموعه گزاره - دیگر باشد. در مغلوب‌کنندگی و خشتی‌سازی نیز پذیرش یک گزاره، در شرایط مساوی، معقول‌تر از پذیرش رقبای آن خواهد بود.

نکته مهم دیگر ارتباط یک گزاره با دیگر گزاره‌ها، در ساختار انسجام‌گرا، ارتباطی چندگانه و چندطرفه است. به عنوان مثال یک گزاره می‌تواند با استلزام ضروری به گزاره دیگر متصل شود و خود، در حلقه‌ای دیگر، با سازگاری بهتر، به گزاره‌ای دیگر پیوند یابد. از این رو، برتری معرفتی عنوان شده در مبنای‌گرایی، موضوعیتی ندارد.

انسجام گرایی، خود-موجه بودن برخی از معارف و باورها را نمی‌پذیرد و به جای آن، معتقد است فرآیند توجیه باورها، تنها در وابستگی به یک نظام باور امکان پذیر است که در آن نظام، باورها با یکدیگر وابسته باشند. در چنین نظامی، هیچ باوری نمی‌تواند به خود متکی باشد، بلکه باید در یک وابستگی وجودی دو طرفه، توجیه خود را به صورت متقابل از دیگری اخذ کند.

از آنجا که در معرفت‌شناسی مهم است کدام مبانی، توجیه کافی را فراهم می‌کند نظراتی در خصوص نوع دلایل مورد نیاز توجیه در دو دسته برون‌گرایانه و درون‌گرایانه مطرح می‌شود که انسجام‌گرایی در این رویکرد بر مبنای توجیه باورها مبتنی بر حالات درونی و ذهنی انسان است. مطابق این دیدگاه، باوری موجه است که با باورهای دیگر منسجم و هماهنگ باشد و انسان به این باورها دسترسی مستقیم داشته باشد. در این رویکرد روابط شواهدگونه بین باورها می‌توانند آنها را توجیه کرده و وجود باورهای پایه‌ای مبنای‌گرایان را نمی‌پذیرند.

نکته مهم دیگر در نظریه صدق این است که باید بین معیار صدق و تعریف آن تمایز قائل شویم، تعریف صدق، به تحلیل معنای صدق می‌پردازد. اما معیار صدق به دنبال ابزاری می‌گردد که به وسیله آن، صدق چیزی را روشن نماید. ممکن است ما مفهوم «تب داشتن» را بدانیم اما ابزاری برای اندازه‌گیری و اطمینان از وجود آن نداشته باشیم. در اینجا ابتدا انسجام را به مثابه تعریف صدق بیان کرده و سپس در بخصوص معیارپنداری انسجام بحث می‌شود.

۱.۴ انسجام به مثابه ماهیت صدق

نظریه انسجام وقتی در چిستی صدق مطرح می شود، به معنای آن است که واقعیت یک گزاره مثلاً چیزی جز انسجام و هماهنگی آن با مجموعه گزاره‌هایی به سامان نیست. (حسین زاده، ۱۳۸۲، ۱۲۰) به تعبیر دیگر وقتی می‌گوییم گزاره a صادق است، به این معناست که گزاره a عضوی از مجموعه‌ای هماهنگ از گزاره‌ها به نام b است. پیشنهاد انسجام، تلاش می‌کند که بدون رفتن به فراسوی باور، با کشف وضعیتی در درون باروها ما را به صدق قضیه رهنمون شود.

در چه شرایطی می‌توان گفت که یک گزاره با بقیه گزاره‌های یک مجموعه در انسجام است به تعبیر دیگر معنای خود انسجام چیست؟ معرفت‌شناسان در این باره پیش‌نهادهای مختلفی ارائه داده‌اند که به دو پیشنهاد عمده آنها اشاره می‌شود:

الف. سازگاری: سازگاری در کلی‌ترین معنا عبارتست از نبود تناقض منطقی بین دو گزاره. مثلاً دو گزاره؛ «اینشتین فیزیکدان است»، «اینشتین فیزیکدان نیست» به هیچ وجه با هم سازگار نیستند، اما هر یک از دو جمله فوق با گزاره «اینشتین ریاضیدان است» تناقضی ندارد.

مهم‌ترین اشکال به این پیش‌نهاد این است که نبود تناقض در یک مجموعه از گزاره‌ها تنها، شرط لازم برای حصول معنای صدق در آن مجموعه است. (شمس، ۱۳۸۲، ۱۲۵) و به هیچ عنوان نمی‌توان پذیرفت که این معیار به نحوی بسنده، صدق یک قضیه به معنای معرفت‌شناختی آن را تضمین می‌کند.

ب. استلزام منطقی: دومین پیش‌نهاد مهم در روشن ساختن معنای انسجام، استفاده از مفهوم استلزام منطقی است. گزاره «مهرداد دیروز خواهرزاده‌اش را دید» منطقاً مستلزم گزاره «مهرداد خواهری دارد» و نیز گزاره «خواهر مهرداد فرزندی دارد» نیز هست. لازم به ذکر است که استلزام منطقی در اینجا دو معنا دارد؛ اول آن که گزاره‌ای از گزاره دیگر نتیجه می‌شود و دوم آن که گزاره‌ای گزاره دیگری را نتیجه بدهد. حال اگر مقصود از انسجام چنین معنایی باشد، مجموعه‌ای که همه گزاره‌های آن، در نسبتی منطقی با یکدیگر روابط لزومی و ضروری دارند یک مجموعه منسجم خواهد بود. (همان، ۹ و ۱۲۸)

۲.۴ انسجام به مثابه توجیه گر صدق

اما اگر انسجام به عنوان ملاک و معیار کشف صدق لحاظ شود و نه به عنوان معنای آن، گویای آن است که یک قضیه فارغ از معنایی که برای صدق آن در نظر گرفته شده — مثل مطابقت یا واقع یا مطابقت با یافته های حسی و... — وقتی که در شبکه باورهای هماهنگ و منسجم قرار می گیرد، می تواند صادق تلقی شود. مثال معروفی که در این باره آورده می شود ساختار جدول کلمات متقاطع است. خانه های این جدولها معمولاً مرتبط با هم طراحی می شوند یعنی پاسخ های خانه های عمودی به گونه ای با پاسخ های افقی ارتباط دارند و به عکس. از طرفی نیاز این خانه ها به هم به گونه ای است که نمی توان دقیقاً گفت کدام خانه جدول، نخست پاسخ داده می شود و پاسخ به آن از دیگر پاسخ ها پشتیبانی می کند. بر اساس نظریه انسجام گروی پشتیبانی باورها از یکدیگر در ساختار توجیه چیزی شبیه همین وضعیت است. (شمس، همان، ۱۵۲ - ۱۵۰)

در اینجا نیز نظریه انسجام از دو مفهوم کلیدی انسجام و مجموعه باورها بهره می برد و چنانچه پیش از این در بررسی محتوای این دو مفهوم در باب تعریف صدق گفته شد این دو مفهوم نه به نحو متمایز برای مخاطبان روشن می شود و نه معیار بدون اشکالی در تشخیص آنها داده می شود. به همین جهت ما با این دو سؤال، همواره درگیر خواهیم بود که اولاً: معنای انسجام چیست؟ و ثانیاً: انسجام با کدام و در کدام مجموعه از باورها معتبر است؟

اشکال دیگری که بر این نظریه می شود این است که، ممکن است ما افسانه ای سراسر مرتبط و هماهنگ داشته باشیم که براساس این تئوری باید آن را مطابق با واقع و یا به لحاظ معرفت شناسی معتبر بدانیم در حالی که هیچ عقل سلیمی این مسأله را نمی پذیرد. (Haack, 1979, 94)

اما مهم ترین اشکال این است که وقتی شما داده جدیدی را وارد مجموعه اطلاعاتی خود می کنید و آن را ناسازگار با بقیه می یابید آیا به دلیل ناسازگاری تازه وارد را حذف می کنید که در آن صورت بهبود در دانسته های قبلی کشیده می شوید و پویایی علم را زیر سؤال می برید و یا این که در دانسته های پیشین خود دست می برید اگر این گونه می کنید دلیل ترجیح این یکی چیست.

ناگفته نماند که کسانی که در باب تعریف صدق انسجام‌گرا هستند، در باب معیار صدق و موجه‌سازی نیز انسجام‌گرا شده و به این نظریه تن داده‌اند. برخی نیز بین این دو نظریه خلط کرده و آنها را یکی تلقی کرده‌اند. اما به هر حال چنانچه در سطور پیشین نیز اشاره شد، صاحبان این نظریه با مشکل عمده‌ای روبرو هستند و آن اینکه شخصی مثل گالیله، وقتی که با محاسبات علمی کشف می‌کند که زمین به دور خورشید نمی‌چرخد و بر این اساس نجوم قدیم را نمی‌توان پذیرفت، چه کاری باید انجام دهد؟ و دیگران چگونه می‌توانند سخن او را بپذیرند؟ چه اینکه پذیرش نظریه جدید طبق این مبنا پذیرش گزاره‌ای ناهماهنگ با مجموعه باورهای قبلی است.

۵. تعامل‌گرایی

در طی یک فرآیند تاریخی، اندیشمندان و فیلسوفان غربی به اهمیت تفکر سیستمی در برابر تفکر جزئی‌نگر در علم‌شناسی پی بردند. با کشف و برجسته شدن منطق فازی و بروز کثرت‌گرایی در تفکر دینی، علمی و اجتماعی، در حال حاضر پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و ارتباط میان‌گرایش‌های علمی مختلف اهمیت مضاعفی یافته است. همچنین در روش پژوهش علمی عام و خاص، میناشناسی در باب مسأله‌ی مورد تحقیق، با توجه به طرح مکاتب متعدد در رشته‌های علمی، رویکرد تعاملی نقش ممتازی را ایفا کرده است.

رویکرد تعاملی تفکری است در باب اهمیت و چگونگی ارتباط مولفه‌های یک یا چند سیستم به صورت بیرونی و نه درونی است. پس این رویکرد به ما معرفتی از نوع معرفت درجه‌ی دوم می‌دهد و به خود دانش فلسفه یا علم نمی‌پردازد بلکه به شناخت بهتر اشیا و افراد و چگونگی اصلاح آنها کمک می‌کند. به عبارت دیگر هر جا که در علوم نیاز به شناخت و بهبود و امور باشد، رویکرد تعاملی هم وجود دارد بدون آنکه جای آن علوم را بگیرد.

توجه به رویکرد تعاملی را می‌توان در اندیشه‌ی عالمانی نظیر ابن سینا، سهروردی، مولوی، ملاصدرا، اقبال لاهوری، علامه طباطبایی و استاد مطهری و... یافت. (ایزدپناه، ۱۳۸۶، ۱۹)

درمقابل این رویکرد، تقابل‌گرایی وجود دارد که به جای تعامل و همگرایی مولفه‌ها درحوزه‌ی شناخت، نسبت به تعامل بی‌تفاوت بوده و از انحصار و یکسویه‌گرایی حمایت

می‌کند. مکاتبی نظیر انسان‌مداری و حس‌گرایی در فلسفه و طبیعت‌گرایی، جامعه‌گرایی، رفتارگرایی در علوم تجربی و انسانی از این دست مکاتب هستند. تعامل‌گرایی نظری و عملی در اسلام عینی‌تر و برجسته‌تر از سایر ادیان دیگر بوده و اسلام در مقام شناخت به طور جدی تجربه‌گرایی را رد کرده و به جای آن همیاری حس و تجربه با عقل فلسفی و عرفان و وحی را مورد تأکید قرار داده است. همچنین دیدگاه روشنفکران نسل چهارم ایرانی آکنده از امید و تعامل و گفتگو با دیگران است. رسیدن به یک الگوی گفتگویی و تفاهم عمومی و عقلانیت ارتباطی نیز می‌تواند یکی دیگر از رهاوردهای مثبت رویکرد فرایسامدرن باشد. فضای گفتگو و تعامل می‌تواند روحیه مدارا، تساهل، تسامح و کثرت‌گرایی را در عین فهم متقابل ایجاد کند. احیای عقل و عقلانیتی که فراسوی نسبیت‌ها بتواند داوری کرده و بشر را به رهایی برساند، با تمسک به دیدگاه‌های فرایسامدرن میسر می‌شود.

۶. عقلانیت معرفت دینی

معرفت‌شناسان، عقلانیت یک باور را در صورتی که به معنای داشتن ارزش‌هایی مانند راست بودن و اجتناب از کذب باشد را عقلانیت معرفتی دانسته و این تعریف با عقلانیت ابزاری و وظیفه‌شناختی که هر دو معطوف به هدفند، متفاوت است. لذا با توجه به این حیث، پرسش از عقلانیت نظری، پرسش از روا بودن پذیرش یک گزاره یا باور است. (Stenmark, 1995, 29) عقلانیت یک باور و عقیده عبارت از این است که انسان از نظر معرفت‌شناختی، حق پذیرش آن گزاره و باور را داشته باشد و بر این اساس، پرسش از عقلانیت، پرسش از روا بودن پذیرش یک گزاره یا باور است. این پرسش در حوزه پذیرش باورهای دینی نیز قابل طرح است. آیا باورهای دینی عقلانی هستند؟ باورهای دینی در چه صورت متصف به عقلانیت می‌شوند؟ آیا تنها معیار اتصاف به عقلانیت، برهان‌پذیری و اثبات عقلانی است؟ اگر باورهای دینی از راه دلایل عقلی قابل اثبات نباشد، آنگاه براساس چه ملاک‌هایی، انسان حق پذیرش و ترجیح باورهای دینی را بر سایر باورها دارد؟

بسیاری از فیلسوفان پس از کانت، تحت تأثیر موج شک‌گرایی جدید، براهین و ادله عقلی را از اثبات عقاید دینی ناتوان شمردند و مدعی شدند صرفاً براساس دانسته‌های

نظری نمی‌توان حکم به صدق یا کذب آموزه‌ها و تعالیم دینی نمود. ادعای ناتوانی عقل در اثبات تعالیم دینی از یک سو و تأکید بر دفاع عقلانی از آموزه‌های دینی از سوی دیگر، بسیاری از اندیشمندان مسیحی را بر آن داشت تا تفسیر وسیع‌تری از عقلانیت و اثبات ارائه دهند و بر این نکته تأکید ورزند که معقول بودن یک باور، تنها به معنای وجود براهین عقلی بر صدق آن نیست و از این رو واقعی بودن یک باور، از عقلانیت آن متمایز شد. بر طبق این دیدگاه، یک گزاره ممکن است در نفس الامر صادق یا کاذب باشد؛ اما آنچه برای انسان اهمیت دارد، این است که از نظر معرفت‌شناختی، حق اعتقاد ورزیدن به آن را داشته باشد (ملکیان، ۱۳۸۰، ۲۶۸) که نتیجه‌ای که بدنبال دارد عقلانیت گزاره است.

بر اساس دیدگاه عقلانیت حداکثری، باور به نظام اعتقادات دینی، تنها زمانی عقلانی شمرده می‌شود که بتوان صدق آن را اثبات کرد و این اثبات صدق باید به گونه‌ای باشد که جمیع عقلا در همه زمان‌ها و مکان‌ها قانع شوند. (Peterson, 1991, 34)

در مقابل در رویکردهای ایمان‌گرایانه، پذیرش باورهای دینی، مستقل از هرگونه قرینه و استدلالی محقق می‌گردد و باورهای دینی هیچ‌گاه مورد ارزیابی و سنجش عقل قرار نمی‌گیرند. در میان اندیشمندان مسیحی، سورن کی‌یرکگارد نماینده فکری این دیدگاه است. (Clark, 2000, 377 - 382) از نظر وی، استدلال نه‌تنها مفید به حال ایمان نیست، موجب تخریب روح ایمان و شور و نشاط آن می‌شود. و در ایمان باید خلاف عقل عمل کرد و اساساً به امور عقلانی نمی‌توان ایمان داشت. مؤمن باید بتواند به امور سنگین ضد عقلانی - حتی اجتماع نقیضین - ایمان آورد و به وقوع آن اعتراف کند.

دو جریان عقل‌گرایی حداکثری و ایمان‌گرایی افراطی که در مقابل یکدیگر قرار دارند، از افراطی‌ترین رویکردها در تبیین عقلانیت باورهای دینی هستند. این دو در عین تفاوت‌های اساسی با یکدیگر، در این نقطه اشتراک دارند که باورهای دینی را یکسره از سنجش و ارزیابی عقل دور می‌دانند. (Peterson, 1991, 40)

۷. عقلانیت اعتدالی و بررسی معیارهای متناسب با رویکردهای تعاملی و

انسجامی

ناکارآمدی عقل‌گرایی حداکثری و ایمان‌گرایی افراطی در توجیه عقلانیت باور دینی، سبب ظهور رویکردهای گوناگونی در این زمینه شده است. این ناکارآمدی که باورهای دینی را

از حوزه باورهای عقلانی و خردپذیر خارج می‌سازد سبب شد تا بسیاری از فلاسفه مسیحی، تفسیر وسیع‌تری از عقلانیت ارائه دهند و بر این نکته تأکید ورزند که واقعی بودن یک باور از مسئله عقلانیت آن متمایز است.

به نظر می‌رسد در توجیه عقلانیت باورهای دینی، رویکردی را می‌توان اعتدالی دانست که معیار عقلانیت باورهای دینی در آن، منحصر به یک یا دو معیار خاص نشده باشد؛ بلکه در آن معیارهای متنوعی با توجه به سطوح مختلف مخاطبان دینی و ساحات و ابعاد گوناگون دین در وجه عقلانیت باورهای دینی ارائه شده باشد. (قربانی، ۱۳۹۵، ۸۴) مهم‌ترین معیارهای عقلانیت اعتدالی، متناسب با رویکرد این پژوهش به شرح ذیل است:

- جایگزین نمودن تئوری‌های توجیه به جای تئوری صدق

در معرفت‌شناسی، مباحث گسترده‌ای در زمینه ملاک‌های شناسایی صدق گزاره‌ها و باورها در قالب تئوری‌های صدق مطرح شده است، نگاه اجمالی به هر یک از تئوری‌های صدق و چالش‌ها و نقدهایی که در برابر هر کدام از آنها مطرح شده است، مبین این مسئله است که دستیابی به صدق به‌آسانی امکان‌پذیر نیست. بدیهی است که باورهایی که صدق آنها برای انسان محرز شود، باورهایی عقلانی هستند؛ اما اگر در برخی از ساحات‌ها، احراز صدق به دلایلی امکان‌پذیر نباشد، عقل به دنبال توجیه برخی از باورها بر باورهای دیگر می‌رود. باورهایی که براساس این معیارها گزینش شوند، همانند باورهای اثبات‌پذیر، متصف به عقلانیت می‌شوند؛ چراکه گزینش آنها براساس معیارهایی صورت گرفته که از سوی عقل آدمی ارائه شده است. در حوزه معرفت‌شناسی، تئوری‌های توجیه‌دارای این قابلیت است که عقلانیت باورهایی را که ضرورت صدق آنها را نمی‌توان اثبات نمود، تبیین می‌کند (پویمن، ۱۳۸۷، ۲۴۱)

- تبیین عقلانیت باورهای دینی براساس اعتماد به دستگاه باورساز در انسان

برخی از معرفت‌شناسان در توجیه عقلانیت باورهای دینی، بر فرآیند و دستگاه باورساز در انسان تأکید نموده‌اند. در این دیدگاه، عقلانیت باور دینی براساس قابل اعتماد بودن دستگاه باورساز صورت می‌پذیرد؛ برای نمونه، گلدمن معتقد است توجیه یک باور به فرآیند تولید باور و میزان قابل اعتماد بودن آن بستگی دارد؛ اگر باوری از مجاری قابل اعتماد تولید شود، باوری موجه خواهد بود. (Goldman, 1979, 292 - 306) آلستون از دیگر معرفت‌شناسانی است که بر دستگاه باورساز تأکید دارد. وی معتقد است در دستگاه

معرفتی انسان، نوعی از باورسازی وجود دارد که می‌تواند موجب ادراک عرفانی شود. این ادراک عرفانی، زمینه مناسبی را برای تشکیل باورهای دینی فراهم می‌آورد و فرآیند آن درست به همان شیوه‌ای است که ادراکات حسی، زمینه مناسبی را برای تشکیل باورهای حسی در انسان به وجود می‌آورند. باورهای دینی که براساس چنین فرآیند قابل اعتمادی به وجود آمده‌اند، کاملاً موجه و عقلانی هستند. (Alston, 1991, 5)

در کنار موارد یادشده می‌توان به تأیید عرف عقلا در روشمندی یک پژوهش و همچنین مشاهده دستاوردها و نتایج کارآمد یک باور نیز اشاره نمود.

- تبیین عقلانیت باورهای دینی براساس رویکرد انسجام‌گرایی

از آنجا که در نظام‌های دینی، مجموعه‌ای از باورها مطرح می‌شود که در آن رابطه خدا، انسان و جهان تبیین می‌گردد، بررسی تبیین عقلانیت باورهای دینی براساس نظریه انسجام‌گرایی در توجیه می‌تواند دریچه جدیدی از استدلال‌ها را پیش روی ما بگشاید.

نظریه انسجام به‌تنهایی نمی‌تواند تبیین‌گر عقلانیت همه باورهای یک مجموعه منسجم باشد؛ بلکه در مجموعه‌ای از باورهای منسجم، وجود باورهایی که با دلایل عقلی و قطعی مدلل شده باشد، ضروری است تا معیاری برای تشخیص و تمایز میان دستگاه‌های بدیل و در عین حال، ناسازگار با یکدیگر باشد. حال اگر در این مجموعه، باوری وجود داشته باشد که از راه‌هایی همچون اثبات عقلی یا استناد به نقل معتبر نتوان آن را اثبات نمود، به شرط اینکه این باور با باورهای اثبات‌شده و قطعی درون این مجموعه سازگاری داشته باشد، می‌تواند باوری معقول و مورد پذیرش باشد؛ چراکه سازگاری میان دو باور به‌معنای قابل جمع بودن آنها با یکدیگر است و از آنجا که جمع میان دو نقیض یا دو ضد غیر ممکن است، پس می‌توان این باورها را پذیرفت.

علاوه بر معیار فوق در خصوص نقد دستگاه‌های بدیل و متعارض با یکدیگر، معیارهایی مانند کمتر بودن اشکالات و برآیندهای منفی یک دیدگاه نسبت به دیدگاه‌های رقیب، کمتر بودن موارد نقض یک دیدگاه نسبت به دیدگاه‌های بدیل و نیز توانایی بهتر در تبیین مسائل و پاسخگویی به سطح وسیع‌تری از پرسش‌های فکری بشر را می‌توان از دیگر معیارهای ترجیح یک باور به‌شمار آورد.

نکته دیگر اینکه، تبیین سازگاری میان باورها نیز نیاز به معیارهای دقیق و روشنی دارد؛ برای نمونه، اگر در مجموعه باورهای منسجم، یک باور به‌گونه‌ای باشد که با باورهای

مدلل و یقینی این مجموعه، ناسازگاری و مخالفتی نداشته باشد، می‌تواند باوری موجه و معقول لحاظ شود. البته مخالف نداشتن یا مخالف نیافتن یک باور در صورتی می‌تواند معیار ترجیح یک باور باشد که اولاً، امکان مخالفت با آن باور وجود داشته باشد؛ ثانیاً، این مخالفت از سوی کسانی مطرح شود که مخالفت آنان ارزش و اعتبار داشته باشد؛ ثالثاً پس از جستجوهای لازم و کافی، چنین مخالفتی به دست نیامده باشد. (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۳، ۲۰۳) در غیر این صورت، اگر هر یک از شرایط یاد شده در مورد معیار فوق لحاظ نگردد، ترجیح یک باور دارای عقلانیت نخواهد بود.

- ارائه معیارهای عقلانیت با توجه به ساحت‌های متفاوت وجودی انسان

نکته دیگری که در ارائه رویکردهای تعدیلی باید مدنظر قرار گیرد، توجه به ساحت‌های متفاوت وجودی انسان است. در یک نگاه کلی، برای انسان می‌توان سه ساحت اندیشه و نظر، رفتار و عمل و ارزش‌های وجودی در نظر گرفت. بر همین اساس نیز عقلانیت که مفهومی کلی است، می‌تواند وصف باورهای انسان، رفتارهای او و ارزش‌ها قرار گیرد و به تبع این امر، معانی مختلفی از عقلانیت تحقق یابد. تقسیمات سه‌گانه‌ای که در حوزه معرفت‌شناسی از عقلانیت مطرح شده است، ناظر به همین امر است: نخست عقلانیت نظری که وصف باورها قرار می‌گیرد و به این مربوط می‌شود که به چه اموری باید باور داشته باشیم؛ دوم عقلانیت عملی که مربوط به حوزه رفتارهای آدمی است و به این مسئله می‌پردازد که چه رفتارهایی را باید انجام دهیم؛ سوم عقلانیت ارزش‌شناختی که به این می‌پردازد که برای چه اموری باید ارزش قائل شویم. (Stenmark, 1995, 5)

در ارائه رویکردهای تعدیلی، توجه و تمرکز بر هر کدام از انواع عقلانیت ضرورت دارد. این ضرورت که دین برای معرفت و شناخت و اهداف عملی اهمیت ویژه‌ای قائل است. شناخت و معرفت از جهتی ارزش ذاتی دارد؛ اما از جهتی دیگر، وقتی مقدمه عمل و سیر و سلوک واقع شود، ارزش مضاعفی می‌یابد. با توجه به این که دستیابی به عقلانیت نظری که مورد توافق عموم انسان‌ها باشد، امری دشوار است، ضرورت توجه به عقلانیت عملی آشکار می‌گردد. در این نوع از عقلانیت می‌توان متناسب با هدفی که دین برای انسان در نظر گرفته است، به توجیه و تبیین عقلانیت باورهای دینی، نه تنها در حوزه افعال و ارزش‌های اخلاقی، که حتی در حوزه باورهای نظری پرداخت. نمونه چنین مدلی را می‌توان در رویکرد کارکردگرایی مشاهده نمود. البته مهم‌ترین ایراد این رویکرد،

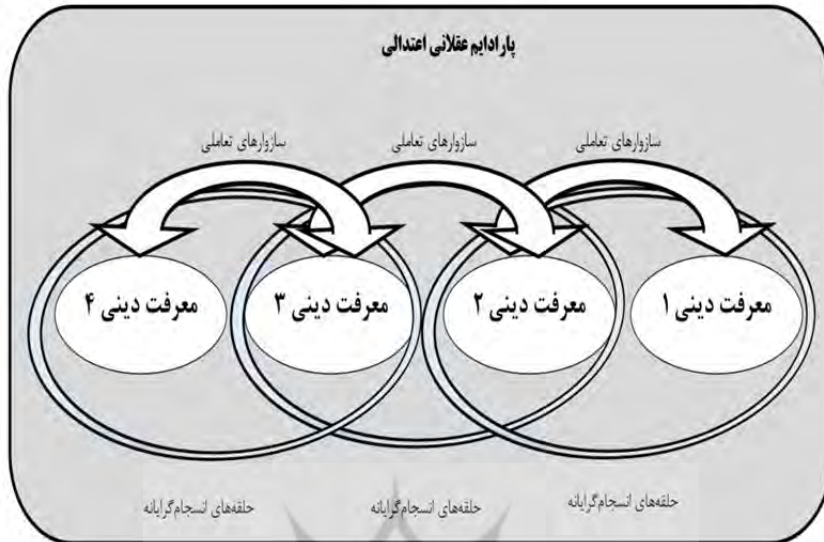
فروکاهش معیار حقیقت و صدق به معیار مصلحت و سودمندی است و چنین امری در برخی از موارد، برآیندهای غیرقابل پذیرشی را به دنبال دارد؛ برای نمونه، برتراند راسل نظریه کارکردگرایی ویلیام جیمز را نقد کرده است و بدین نکته اشاره می‌کند که نظریه پراگماتیستی بین صدق و واقعیت جدایی می‌افکند؛ زیرا برای آن که باوری صادق باشد، کافی است که بپذیریم آن باور نتایج مفیدی دارد و این امر مستلزم آن است که حتی اگر گزاره صادق نباشد، به دلیل سودمندی آن صادق تلقی شود. (Russell, 1910, 140)

بر این اساس، این معیار نیز همانند انسجام‌گرایی در توجیه باورهای دینی، نیاز به بازنگری و جرح و تعدیل دارد. شاید بتوان گفت در مجموعه باورهای دینی، آنها که خردگرایان هستند، می‌توانند براساس رویکرد کارکردگرایی، مورد ارزیابی قرار گیرند؛ برای نمونه، اگر باوری به گونه‌ای باشد که نتوان دلایل مستقلى بر صدق آن اقامه نمود، اما مطالعات روشمند و مورد پذیرش عرف عقلا، بتواند آثار سودمند این باور را در ابعاد زندگی انسان نشان دهد، پذیرش این باور به اعتباری معقول، به معنای مقرون به صرفه است. مطالعات روشمند در حوزه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی که به تأثیر نقش و کارکرد باورهای دینی در رفتارهای فردی و اجتماعی انسان پرداخته است، می‌تواند مؤیدی بر این معنا لحاظ شود

۸. الگوی ساختاری مطلوب برای معرفت دینی؛ معرفت دینی عقلانی

منسجم تعامل‌گرا

برای تدوین الگوی ساختاری مطلوب معرفت دینی، رویکرد ترکیبی می‌تواند ما را جهت دهی کند. برای نیل به این الگو باید از ترکیب سازوار نظریه‌ها بهره گرفت که دارای مراحل؛ فراهم آوردن یک فرازبان برای نظریه‌ها، مشخص کردن نظریه‌های قابل ترکیب، تعدیل نظریه‌های گزیده شده و بازبینی/آزمون ترکیب جدید می‌باشد. (باقری و همکاران،



مدل مفهومی معرفت دینی عقلانی منسجم تعامل‌گرا

فرازبان انتخاب شده در این پژوهش، که به عنوان چارچوب ذهنی، نقش پارادیمی تفکری را نیز ایفا می‌کند، معرفت دینی عقلانی و مفروض آن یعنی، معیار عقلانی اعتدالی برای بررسی معیار پذیرش نظریه‌هاست که به عنوان حد وسط دو نظریه انسجام‌گرایی و تعامل‌گرایی نسبت به آن بررسی می‌شود.

با این انتخاب، رویکردهای عقلانیت و انسجام‌گرایی افراطی، از گردونه ترکیب حذف خواهند شد. اما تعدیل گونه‌هایی از عقلانیت و انسجام‌گرایی و ترکیب آنها با برخی دشواری‌های نظری و عملی پیش روی آن را نیز تسهیل نماید.

با توجه به مباحث گذشته و با در نظر گرفتن ماهیت ساختارهای تعاملی و انسجام‌گرا و نیز با لحاظ کردن چیهستی معرفت دینی و الزامات آن، می‌توان ساختار مطلوب را نوعی معرفت دینی عقلانی اعتدالی منسجم تعامل‌گرا در نظر گرفت. در این الگوی ساختاری، کل ساختار، ساختاری عقلانی و مبتنی بر مبانی است اما در سراسر لایه‌های معرفتی و به منظوره‌های گوناگون، رویکرد انسجام‌گرا با بکارگیری حلقه‌های انسجام‌گرایانه در یک سازواره کلی گسترش یافته است. در عین حال معرفت‌های دینی با استفاده از سازواریهای تعاملی، رابطه‌ای دوطرفه را بین خود برقرار نموده که می‌تواند در گفتمان مختلف به رشد تکاملی یکدیگر کمک نمایند.

باید در نظر داشت که رویکرد پیشنهادی در این اثر را نمی‌توان تلفیقی بدون جهت و ناسازوار از دو رویکرد پیشین به حساب آورد. در واقع، پیشنهاد مطرح شده، نوعی ساختار عقلانی اعتدالی خواهد بود که در کلیت و ساختار، حالت عقلانی خویش را حفظ می‌نماید و تنها در برخی مواضع خرد و مشخص، حلقه‌های انسجام‌گرایانه را نیز تشکیل داده و به تعامل با یکدیگر می‌پردازند. این سخن بدان معناست که این حلقه‌های انسجام‌گرایانه تنها در بستر ساختار عقلی و صرفاً در همین مواضع بیان شده، شکل می‌گیرند و چون اقماری بر گرد ساختار عقلانی تکوین خواهند یافت.

ارتباط سازوار معارف دینی با یکدیگر به دلیل ارتباط معنایی آنها و مداخله عنصر تفسیر در فهم گزاره‌های مربوط به متن، از سویی و روشهایی نظیر روش تحلیل و تفسیر مفهومی و تفسیر قرآن به قرآن علامه طباطبایی از سوی دیگر می‌تواند زمینه‌ساز بهره‌مندی حداکثری از تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی باشد.

یکی از دشواری‌های ساختار معرفت‌شناسی، تعدد مبانی و نیاز به بسط مبانی با بهره‌گیری از مبانی خارج از متن است. در چنین موقعیتی، به ناچار فیلسوف می‌تواند به معیار انسجام بسنده کند. اما ضروری است از ابرگرایی تعاملی بهره‌گیرد تا به درجه بالاتری از عقلانیت دست یابد. در این حالت، چنانچه معرفت جدید با مبانی خود-موجه قدیم در ساختاری انسجام‌گرا، قرار گیرند، می‌توان توجیه آنها را به صورت انسجام‌گرایانه و تعامل‌گرایانه حداکثری محرز دانست. اگر بپذیریم که گزاره‌های موجود در متون دینی در مقام ارائه، گزیده‌گویی کرده و خود را مقید به حفظ نظم ساختاری قدیم و جامعیت مورد انتظار برای تشکیل یک نظریه ننموده‌اند، فیلسوف عقلانی خواهد توانست بدون توجه به کاستی‌های معرفت‌شناختی که در تکمیل ساختار استنباطی خود با آن مواجه است، صرفاً به گزاره‌های مورد نیاز خود توجه کند و ابتدا درصدد فهمی سازوار و منسجم از گزاره‌های بیان شده بر آید و سپس در پی تکمیل عناصر مفقود شده نظام معرفتی خود با تعامل با سایر معارف باشد.

یکی دیگر از موقعیت‌های کاربرد ساختار انسجام‌گرا، توجیه‌های برون دینی برخی از مبانی است. گاهی فیلسوف، قادر به توجیه معرفت خویش در عرصه برون دینی نیست و نمی‌تواند آن را به گزاره‌های عقلی دیگر مرتبط سازد. در این حالت، می‌توان با تشکیل حلقه‌های انسجام‌گرایانه از این مبنا و دلالت‌های منتج از آن از سویی و سازوارهای تعاملی از

سوی دیگر، نوعی ساختار منسجم تعامل‌گرا تشکیل داده و با توجه به کارآمدی دلالت‌ها، انسجام ساختار و تعامل‌های برونی، نوعی از توجیه حداقلی را برای آنها در نظر گرفت. همچنین فیلسوف انسجام‌گرا ملزم به حفظ ساختار سلسله‌مراتبی استنباط‌ها نیست. کافی است وی بتواند سازگاری گزاره جدید خود را - در مقام سرشاخه - با گزاره‌های پیشین تبیین نماید. به سخن دیگر، ساختارهای انسجام‌گرا، امکان انعطاف و توسعه‌پذیری بیشتری را برای ساختارهای معرفت‌دینی فراهم می‌کنند. علاوه بر این در مواردی که ممکن است مبانی کفایت لازم را برای ایجاد دلالت‌های جدید نداشته باشند، می‌توان به ساختارهای انسجام‌گرا و ارائه پیشنهاداتی جدید و منسجم به همراه مبانی تعاملی اندیشید. این امر در مواقع اضطرار را می‌توان به صورت پیشنهادی موقتی تا بازسازی دوباره ساختار در نظر گرفت. برای نمونه، در رویارویی انسان با فضای مجازی از نگاه نظام معرفت‌دینی، در چگونگی شناخت مسئله، می‌توان به جای استنتاج‌های منطقی از مبانی، به تبیین‌های منسجم و تعاملی اندیشید. همچنین امروزه مباحث جامعه‌اطلاعاتی و عصر ارتباطات، پرسش‌هایی را پیش‌روی انسان قرار می‌دهد که برای پاسخ به آنها، نیازمند معارف دینی هستیم تا با تبیین منسجم آنها، این مقولات در مسیر هدایت و در خدمت انسانیت باشد، نه اینکه منجر به در جهل نگهداشتن افکار عمومی شود. (دادفر، عبدالهی خلج، ۱۳۹۵، ۱۹۸)

۹. نتیجه‌گیری

به همان صورت که در معرفت‌شناسی، انتقاداتی به ساختار انسجام‌گرا و مبنای آن وارد است که هیچ‌یک به تنهایی قادر به تکوین کل ساختار نظام معرفتی نخواهند بود. در خصوص پژوهش حاضر نیز پیشنهادی ترکیبی از آنها، اجتناب‌ناپذیر است. اما آنچه در این میان مهم می‌نماید، ارائه ترکیبی سازوار از این دو نوع الگوی ساختاری است تا با بهره‌گیری از تعامل‌گرایی و انسجام‌گرایی در تکوین ساختار معرفت‌شناسی دینی و استفاده موثر از عقلانیت اعتدال‌گرا با حفظ و حوزه به کارگیری هر یک الگوی نهایی طراحی شود.

ساختار پیشنهادی این نوشتار، معرفت‌دینی عقلانی منسجم تعامل‌گرا یافته است که در برخی مواضع محدود از آن در مبانی و نیز در دلالت‌ها، حلقه‌های انسجامی مأمور تأمین توجیه قویتر یا بسط مفهومی - عملی ساختار در تعامل حداکثری با سایر معارف می‌شوند.

در سطح مبانی، حلقه‌های انسجامی با تقویت توجیه مبانی مأموریت حفظ انسجام بین مبانی به صورت روشمند از سویی، و بسط سازوار مبانی عقلانی فیلسوف با مبانی استنباط شده از دین مرتبط را از سوی دیگر دارد. همچنین توجیهاات برون دینی مبانی معرفت دینی برای مبناهایی به کار گرفته می‌شود که امکان توجیه صرفاً عقلانی آنها به صورت مستقیم وجود ندارد.

در این ترکیب جدید، ساختار معرفت دینی عقلانی اعتدالی، برای تقویت توجیه‌پذیری و بسط مبانی از متن به خارج از آن و همچنین به منظور پایش روشمند انسجام ساختار، به صورت دائم از حلقه‌های انسجامی و سازوارهای تعاملی بهره می‌برد و در سطحی مماس با عمل نیز برای پاسخ به‌هنگام به چالشها و پرسشهای نظری و عملی، به صورت موقت، آنها را به کار می‌گیرد تا مجدداً ساختار بازسازی شود.

در پایان، توجه به این نکته حائز اهمیت است که تبیین عقلانیت باورهای دینی بر مبنای رویکرد اعتدالی، هیچ‌گاه به معنای مجاز بودن پذیرش باورهای تحریف‌شده دینی، مانند تثلیث یا تجسد نیست؛ چراکه نخستین شرط در عقلانیت باورهای دینی، خردستیز نبودن آنهاست. حتی عقل‌گرایان مسیحی از فهم عقلانی اصول اساسی مسیحیت از جمله تثلیث و... در مانده اند و در این موارد چاره‌ای جز ایمان‌گرایی نیافته‌اند.

کتاب‌نامه

- ایزدپناه، عباس (۱۳۸۶)، فرایند شناختاری تولید معرفت دینی، پژوهش و حوزه، شماره ۳۰ و ۳۱.
باقری، خسرو، سجادیه، نرگس و توسلی، طیبه (۱۳۸۹). رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
پویمن، لویی (۱۳۸۸). معرفت‌شناسی، مقدمه‌ای بر نظریه شناخت، ترجمه و تحقیق رضا محمدزاده، تهران: دانشگاه امام صادق.
حسین زاده، محمد (۱۳۸۲). پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر، قم: موسسه امام خمینی.
حسینی شاهرودی، سید مرتضی (۱۳۸۳). تعریف و خاستگاه دین، مشهد: آفتاب دانش.
ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۷۷). «معرفت‌شناسی معرفت دینی»، مجله کلام اسلامی، شماره ۲۵.
دادفر، محمد - عبدالهی خلیج، امیر (۱۳۹۵). «الگوی اثربخشی آموزه‌های اسلام با رویکرد تحلیلی چشم‌انداز پردازی در آینده پژوهی تبادل اطلاعات»، فصلنامه اسلام و مدیریت، شماره ۸ و ۹.

بررسی نقش انسجام‌گرایی و نظریه ... (امیر عبدالهی خلج و عباس ایزدپناه) ۲۳

سعیدی مهر، محمد (۱۳۸۲). «نقدی بر انسجام‌گرایی (ترجمه مقاله ای از فیومرتن)»، پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۱.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق). *عده‌الأصول*، انصاری قمی، محمدرضا، قم: نشر حمد تقی علاقتبندیان.

فخار نوغانی، وحیده (۱۳۹۵)، بررسی و تبیین نظریه عقلانیت اعتدال‌گرا و معیارهای آن در حوزه باورهای دینی از منظر اندیشمندان غربی، اندیشه نوین دینی، شماره ۴۴.

قربانی، قدرت‌الله (۱۳۹۵)، عقلانیت دینی، معیارها و ویژگی‌ها، مجله اسفار، شماره ۴.

کشفی، عبدالرسول (۱۳۸۵). «دسته بندی نظریات توجیه معرفت‌شناختی»، نامه حکمت، ش ۸.

کلینی (۱۳۷۹). *اصول کافی*، محمد باقر کمره‌ای، ج ۱، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.

کومبز، جerald آر. و دنیلز، لوروی بی (۱۳۸۸). پژوهش فلسفی: تحلیل مفهومی، مهرمحمدی و همکاران، تهران: سمت.

شمس، منصور (۱۳۸۹). آشنایی با معرفت‌شناسی، قم: آیت عشق.

مبینی، محمدعلی (۱۳۹۴)، عقلانیت باور دینی در معرفت‌شناسی‌های برون‌گرا، تهران: سمت.

ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰). راهی به رهایی، جستارهایی در باب عقلانیت و معنویت، تهران: نشر نگاه معاصر.

Alston, William (1991). *Perceiving God: The Epistemology of Religious Experience*, Cornell: Ithaca.

Clark, Gordon, H (2000). *Thales to Dewey*, Tennessee: The Trinity Foundation.

Goldman, Alvin (1979). "Reliabilism: What Is Justified Belief"? In Louis P. Pojman, ed. *The Theory of Knowledge*, Dordrecht: D.Reide.

Haack, susan (1979). *Philosophy of logic's*, Cambridge: university press.

Heyting, F (2001). "Anti- foundationalist foundational research. In F. Heyting, D. Lenzen, & J. White (Eds.) ", *Methods in philosophy and education*, Routledge.

Murphy, P (2006). *Coherentism in epistemology*. In *Internet encyclopedia of philosophy*. Available at: <http://www.iep.utm.edu/coherent/>.

Oppy, Graham and Michael Scott (2010). *Reading Philosophy of Religion*, New Jersey: Willey & Black Well.

Popper, K. R. (1974). *A logic of scientific discovery*. London: Hutchinson.

Peterson, Michael, and other (1991). *Reason and Religion*, New York: Oxford University Press.

Russel, Bertrand (1910). *Philosophical Essays*, London: Longman, Green, and co.

Stenmark, Mikaeal (1995). *Rationality in Science, Religion, and Everyday Life*, Notre Dame: University of Notre.

